

جستاری در زمینه‌های برآمدن اشکانیان در خراسان بزرگ

دکتر سید اصغر محمودآبادی*

چکیده

درباره اشکانیان که نزدیک به پانصد سال بر ایران و سرزمینهای پیرامون آن فرمانروایی کردند، مطالب چندانی در دست نیست. به نظر می‌رسد اطلاعات مربوط به آنان از آنچه در زمینه دودمان‌های پیشین ایشان یعنی هخامنشیان و مادها در دست داریم نیز کمتر می‌باشد. آنچه بسیار روشن به نظر می‌رسد این حقیقت است که اشکانیان نخستین بار در خراسان بزرگ طلوع کردند و در یکی از سخت‌ترین شرایط تاریخی این مرز و بوم که دولت جانشینی اسکندر - سلوکیان - پس از جنگ‌های طولانی و خونین میراث‌خوار هخامنشیان شده بود، در خراسان به ثمر رسیدند و در همان سرزمین نخستین پایگاههای پایدار خویش را که همچنان آثار آن باقی است برپا نمودند و به پایمردی خراسانیان حدود ۲۵۰ ق.م بر ساتراپ دست‌نشانده سلوکیان آندراگراس (Androgoras) در هیرکانیا و پارثوا چیره شدند و اساس دولتی را بنا نهادند که تا زمان برآمدن ساسانیان همچنان پایدار و پابرجا در خاطره تاریخی ایرانیان باقی ماند.

اشکانیان را پارتیان نیز خوانده‌اند. در واقع پارت اصطلاحی بود که نخست توسط نویسندگان یونانی - هلنیستی روزگار باستان به استان شرقی هخامنشی (پارثوا) - چنانکه در کتیبه بیستون داریوش نیز دیده می‌شود اطلاق می‌شد -

آنگاه که گروه بیابانگردان ایرانی پارتی که مورد بحث ما هستند به آن سرزمین - خراسان بزرگ - گام نهادند، یونانیان و سپس رومیان ایشان را (پارتیان) خواندند و پس از چیرگی آنان بر سرتاسر ایران زمین (حدود سال ۱۴۰ ق.م) فرمانروایان پارتی خود را شاهنشاه نامیدند. پارت‌ها نخست در خراسان ماندند و ماندگاری آنان در این مرحله تا زمان مرگ مهرداد اول، اشک ششم (۱۳۸-۱۷۱ ق.م) ادامه یافت. بنابراین حضور طولانی بیش از یکصدساله آنان در خراسان بزرگ مبین این واقعیت است که اشکانیان نخست در خراسان دولتی محلی بودند و آنگاه در درگیری با سلوکیان به جانب غرب توجه نمودند و سرانجام در عصر ششمین فرمانروایی پارتی (مهرداد اول) که به حق به خود نام شاهنشاه را داد از حدود یک دولت محلی شرقی عبور کرده و به یک دولت نیرومند منطقه‌ای در آسیای غربی تبدیل گردیدند. کمی بعد در درگیری با سلوکیان به عمر آن دولت جانشینی اسکندر در ایران بزرگ برای همیشه پایان داده و سرنوشت سلوکیان را به دست رومیانی سپردند که به تازگی وارد آسیای غربی شده بودند.

بی‌گمان از آغاز ولادت پارت‌ها تا انحطاط سلوکیان (۲۵۰ ق.م تا ۱۳۰ ق.م) اشکانیان در خراسان بر مقدرات سیاسی و فرهنگی ایرانیان حاکمیتی غیر قابل انکار داشته‌اند و اینکه چگونه خراسان به پایگاهی چنان سترگ برای مبارزه علیه بیگانگان اشغالگر و بازسازی شخصیت سیاسی جدید ایران تبدیل می‌شود از مسائل قابل بررسی و تحقیق می‌باشد.^(۱) به خصوص توجه به این نکته که پارت‌ها (اشکانیان) حتی پس از آنکه به ناچار تیسفون را برای مبارزات نظامی - سیاسی خود علیه رومیان همیشه متجاوز انتخاب نمودند، هرگز خراسان را به عنوان مبنا و پایگاه و سرزمین مادری که می‌توانستند به آن تکیه کنند و بدان امید بندند رها نکردند. بسیار بدیهی است که شاهان پارت همچون - شاهان پارس - بسیار علاقه‌مند بودند که پس از مرگ در سرزمین آرام و مطمئن مادری بیارامند، جایی که امروز نیز همچنان در دسترس می‌باشد.

نخستین دهه‌های استقرار پارت‌ها در خراسان گر چه آنان را با نیروهای سلوکی روبه‌رو کرد و در این رویارویی، پارت‌ها به دلیل برتری‌های نظامی سلوکیان و ضعف تکنیکی نظامی خود نتوانستند از عهده سلوکیان بر آیند، با این حال تاریخ نشان می‌دهد که ایستایی اشکانیان در خراسان به مراتب قوی‌تر، جدی‌تر و پایدارتر از تلاش دشمن اشغالگر یونانی برای براندازی آنان بود و آنان نه تنها سلوکیان را دفع کردند، بلکه در اوج شاهنشاهی و اقتدارشان نیز

خراسان بزرگ را رها نموده و با ارتباط ابریشمین شرق و غرب از طریق جاده‌های خراسان، اقتصاد جدید جهانی را بنیاد نهادند و جاده‌های بسیار مطمئن و جدیدی احداث کردند که در عین حال که کالاهای گرانبه‌ایم شرق را به غرب می‌برد، برای نخستین بار گرانبه‌ترین کالای بشری، یعنی فرهنگ و علوم انسانی را نیز در خود حمل می‌کرد و در واقع پارت‌های خراسانی به جهان قدیم چنان خدمتی کردند که هیچ یونانی و هیچ رومی هرگز در مخیله‌اش نیز متصور نمی‌شد. این مقاله سعی دارد برآمدن پارتیان را در خراسان مورد تحقیق و بررسی قرار داده و به دلایل اقتدار و پایداری آنان در خراسان به‌عنوان مبنا و مبدأ سیاسی - توجه نموده و علل برخورد آن قوم پر خاطره و در عین حال هنوز ناشناخته را با سلوکیان و رومیان - در حد اختصار - بیان نماید و نتیجه‌گیری لازم را نیز در رابطه با عنوان مقاله مورد بررسی قرار دهد.^(۲)

واژه‌های کلیدی

پارتیان، خراسان، اشکانیان، سلوکیان، پارتوا، هیرکانیا، پرنی‌ها، مقدونیان.

مقدمه

گزاویه دوپلانول (Xavier de Planhol) دانشمند نامدار فرانسوی در اثر مشهور خود *ملت‌های پیامبر پریشی* را مطرح می‌کند که دیری است توجه پژوهندگان را به خود معطوف ساخته و آن اینکه، چرا در ایران که نزدیک به هزار سال - از سده پنجم تا پانزدهم هجری (یازدهم تا بیستم میلادی) - زیر فرمانروایی امرا و پادشاهان ترک و یا ترک‌زبان به‌سر برده و زیستگاه قبایل گوناگون ترک و ترکمن بوده است، زبان ترکی - آن‌گونه که در ترکیه پا گرفت - زبان ملی نشد؟ آنگاه پلانول از خود می‌پرسد: این مقاومت فرهنگی ایرانیان را در برابر ترکان غالب چگونه می‌توان توجیه نمود. به‌ویژه هنگامی که در نظر بیاوریم تمدن بیزانس در مسافتی بسیار دورتر در برابر آنان تاب مقاومت نیارود؟ و یا چرا ایرانیان همانند مردم عراق و سوریه و مصر که هر سه از تمدن‌های کهن و پیشرفته‌ای برخوردار بوده‌اند، زبان عربی را جانشین زبان خود نساختند و هویت تازی را برنگزیدند؟ (۳۰/ ص ۵۴۰-۵۳۹).

باید گفت جواب در خراسان است^(۳) هم ترکان و هم اعراب و پیش از آنان یونانیان در خراسان اقامت گزیدند (پای رومیان هرگز به شرق ایران باز نشد و این به

لطف اشکانیان بود و باز به لطف اشکانیان بود که پای یونانیان از ایران بریده شد.) اما خراسان نه یونانی شد و نه ترک و نه عرب. سرزمین خراسان با وجود آنکه در کنار جایگاه صحراگردان چادرنشین پیوسته مهاجم قرار گرفته بود، به‌طور طبیعی همیشه ضربه‌های سخت و دیرپای هجوم آنان را نیز تحمل کرده بود. آنگاه که ماساگت‌های سواحل شرقی خزر نخستین بنیانگذار امپراتوری ایرانیان را به خاک هلاک افکندند و تا آن زمان که گروهی دیگر از سکاها (پرنی‌ها) به آن سرزمین مهاجرت کردند، با بیگانگان مهاجم غربی که همراه با اسکندر به خراسان آمده بودند درگیر شدند، نقش رهبری سیاسی و مسؤلیت تأسیس دولت اشکانی را پذیرفتند و آنگاه نخستین پیوند ابریشمین شرق و غرب را در جاده ابریشم پدید آوردند و برای اولین بار در جهان، در مبادلات اقتصادی به توسعه و گسترش فرهنگ و روابط بازرگانی بین‌المللی در جاده طولانی ابریشم پرداختند، خراسان همواره نقش واقعی و ارزنده خود را در چنان شرایط سنگینی ایفا می‌کرد. یا زمانی که اشکانیان فاصله بزرگی بین یونانیان شرقی و سلوکیان غربی پدید آوردند، هرگز کسی چون شی‌هوانگ‌تی (Huangti shih) (نیمه دوم قرن سوم ق.م) در خراسان یافت نشد تا دیواری بسازد که از هجوم اقوام وحشی به سرزمینهای متمدن جلوگیری نماید (ص ۲۵ / ۵۱۰) و یا از فرار کشاورزان بی‌شمار فقیر و بینوایی جلوگیری کند که زیر فشار مأموران مالیاتی امپراتور چین از مرز شمالی می‌گریختند (ص ۲۵ / ۵۱۴) تا به صحراگردان آن‌سو بپیوندند تا شاید دور از یار و دیار هوای تازه‌ای را در زیر یوغ مغولان - هر چند به‌سختی - استشمام نمایند. چنین کسی یافت نشد، زیرا کسی از خراسانیان به صحراگردان شمال نپیوست. این صحراگردان بودند که نیازمند امکانات خراسانیان بودند. در خراسان دیواری به گستردگی و درازای دیوار چین ساخته نشد، زیرا خراسان خود دیوار بود.

باز پلانول درباره حضور ترکان در آناتولی می‌نویسد: پس از شکست دیوژن - امپراتور بیزانس در نبرد ملازگرد (۴۶۴ ه. ق. - ۱۰۷۱ م)، سرزمین آناتولی به روی ایلات ترک باز شد و سده‌ای نگذشت که در نوشته‌های غربیان که درباره سومین دوره جنگهای صلیبی به سرداری فردریک باریباروسا به جای نهاده‌اند (۵۸۵ ه. ق. - ۱۱۸۹ م) آناتولی به‌نام ترکیه خوانده شد. نامی که تا به امروز نیز بر آن مانده است (۳۰ / ص ۵۴۰). جلوه‌ای دیگر از نیروی معنوی و درونی مردم خراسان را در قدرت هضم و تحلیل اقوام بیگانه می‌توان یافت. خراسانیان نه‌تنها به زبان و فرهنگ قبایل مهاجم

اعتنایی نکردند. بلکه زبان و فرهنگ خود را نیز بر آنان تحمیل کرده‌اند. جاحظ مورخ نام‌آور عرب (۲۵۴ - ۱۶۰ هـ.ق) در رساله‌ای که در مناقب ترکان نگاشته می‌گوید: مردم خراسان آداب و رسوم و ویژگیهای فرهنگی خود را بر ساکنان این سرزمین - چه ترک و چه تازی - تحمیل کردند و بدین‌سان مرزهای نژادی را کمرنگ ساختند. جاحظ می‌نویسد: «هنگامی که به اولاد عرب و بادیه‌نشینانی که خراسان را مسکن خود ساختند بنگرید و آنان را با مردم بومی فرغانه مقایسه کنید تفاوتی بین آنان نمی‌بینید (ص ۳۰/ ۵۴۱).

آنگاه که یونانیان به ایران‌زمین تاختند، سرزمین پارت^(۴) (خراسان بزرگ) بی‌گمان نخستین پایگاهی بود که با اندیشه سیاسی مقدونیان به مبارزه برخاست. زمانی نیز که دولت هخامنشی در خراسان به پایان راه خود رسید، دولت کوتاه‌مدت اسکندر نیز با مرگ او دچار تجزیه‌ای رقت‌بار گردید، باز آثار این تجزیه نخستین بار در خراسان پدیدار شد. زیرا حقیقت آن بود که حمله اسکندر چنان بلایی دهشتبار برای مردم منطقه پدید آورد که آثار آن سالهای طولانی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و به‌ویژه فرهنگی در جامعه شرق باقی ماند. «مطالبی که در مآخذ شرقی آمده است خود نشانه‌ای است از نادرستی اندیشه هلنیسم.» (۱۰/ ص ۳۵) با وجود این تاریخ روابط ایرانیان و یونانیان به پایان نرسید و با آنکه سلوکیان نیت مشخصی برای یونانی کردن مشرق‌زمین نداشتند، اما طبیعی بود که نقش همجواری و معاشرت آثاری از خود به جای می‌نهاد (۵/ ص ۷۴). در چنین شرایطی دولت پارت در خراسان پدیدار شد و دولت سلوکی در شرق تجزیه گردید و این تجزیه سبب جداسازی جهان یونانی در دو نیمه متفاوت شد که از شمال اقیانوس هند و دریای عمان هم‌مرز بودند و در وسط حکومت پارت آنها را از هم مجزا می‌ساخت. از این نقطه به بعد دوره‌ای طولانی پدید آمد که سبب‌ساز ارتباط بیشتر یونانیان و ایرانیان و آثار نظامی فرهنگی متقابل بین آنان گردید (۱۲/ ص ۲۹۷) این در صورتی بود که رومیان که بعدها به تاریخ شرق پای نهادند چنان تأثیری را همچون یونانیان بر تاریخ و فرهنگ ایران ننهادند.

پدیداری و پایداری قبایل پرنی در پارتوا

با مقایسه داده‌های تاریخی و دیدگاههای نه‌چندان همانند مورخان بزرگ عهد باستان^(۵) که اطلاعات جسته گریخته‌ای در ارتباط با قبایل پرنی (Parni)^(۶) که در نیمه قرن سوم ق. م در ایران شرقی به قدرت رسیده‌اند و در تاریخ رسمی از آنان به‌عنوان پارتیان و یا اشکانیان نامبرده می‌شود. به نظر می‌رسد در زمان حمله اسکندر مقدونی به سرزمین

شاهنشاهی هخامنشیان، قوم داهه (Dahae) که پرنی‌ها^(۷) بخشی از قبایل آن بوده‌اند، هنوز در دشتهای وسیع میان جیحون (آکس) و سیحون (یاکسارت) زندگی صحرائشینی داشته و از پایان قرن چهارم ق.م همزمان با اغتشاشات ناشی از مرگ فاتح مقدونی پرنی‌ها از دیگر قبایل جدا شده و به سوی مغرب و آنگاه ناحیه جنوب شرقی دریای خزر مهاجرت کرده‌اند. آنان ضمن راهپیمایی، بر سر راه خویش، شهر اسکندریه مرگیان و هراکلیه^(۸) را در هریوه (ناحیه هرات) ویران ساخته‌اند (۱۴/ص ۱۴۵). در واقع حرکتی که پرنی‌ها برای مهاجرت به سمت سرزمینهای حاصلخیز و بارور کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر انجام داده‌اند، حرکتی هماهنگ با سایر اقوام دامدار و چادرنشینی بود که با اطلاع از مرگ اسکندر مقدونی (۱۳ ژوئن ۳۲۳ ق.م) و جنگهای خونین و طولانی جانشینی او به سوی سرزمینهای سرسبز و پر آب که امکانات وسیعی را برای مهاجرت و سکونت قبایل دامدار در خود داشت هجوم می‌آوردند (۱۹/ص ۲۸۹). این قبایل که پرنی‌ها نیز بخشی از آنان بودند - بر سر راه خویش، «برخی از پاسگاههای مرزی مقدونیان را که در زمان اسکندر در آسیای میانه ساخته شده بود تباہ ساختند»^(۹) بدیهی است که از آن شهرها، نیروهای نظامی یونانی - مقدونی، دفاع می‌نمودند و می‌توان چنان برخوردهایی را اولین نشانه‌های رسمی ناپایداری یونانیانی به‌شمار آورد که اولین تجربه‌های عقب‌نشینی خود را در شرق تحمل می‌کردند.

در مورد علل هجوم اولیه قبایل شرقی به سمت سرزمینهای جنوبی دریای خزر، مورخان نظریه‌های متفاوتی را بیان کرده‌اند. به یکی از این علل اشاره شد و آن مرگ اسکندر مقدونی بود که موجب حرکت قبایل دامدار شرقی به سمت غرب گردید. با این حال به گفته استرابو و تروگوس و (به نقل اختصاری ژوستن) قبایل پرنی که مرکب از اتحادیه کوچکی از سه قبیله داهه بودند^(۱۰) به دلیل اغتشاش و شورشهایی که در میان قبایل جنوب (روسیه فعلی) رخ داد، ناچار به مهاجرت شده و به پیرامون سرزمین پارت آمدند (۲۰/ص ۲۱). بی‌گمان چنان اغتشاشاتی در فضای پر آشوب رقابت‌های سیاسی و عدم قدرت مرکزی در جلوگیری از آن به نظر طبیعی می‌رسد و به آنها اشاره خواهد شد. پس از مرگ داریوش سوم هخامنشی در خراسان (۳۳۰ ق.م) و با فتح آن سرزمین به دست اسکندر مقدونی (۲۳/ص ۳۳) دو ساتراپ پارتوا^(۱۱) و هیرکانیا یکی شدند (۱۱/ص ۲۴).

به هنگام فتح پارتوا به دست اسکندر و یاران مقدونی - یونانی او ساتراپ ایرانی پارت، فراتافرئس (Phrataphernes) در هیرکانیا و یا در باکتريا به استقبال اسکندر آمد و با او دیدار نمود (۶/ص ۳۴۰) اسکندر آن مرد پارسی را که سالیانی دراز از طرف

دولت شاهنشاهی هخامنشی بر ایالت شرقی پارثوا حکومت کرده بود بر کار خویش باقی نهاد و مورد اعتماد خود قرار داد.^(۱۲) این شخصیت در نبرد گوگامل سواره‌نظام هیرکانیا و پارتی^(۱۳) را علیه اسکندر رهبری نموده بود و پس از فتح سرزمین خراسان به دست فاتح مقدونی به کار خویش ابقا شد.^(۱۴)

ساتراپ سابق دولت هخامنشی در پارثوا با مقدونیان به‌خوبی همراهی نمود و یکی از چند تن ایرانیانی بود که سالها مقام خود را زیر نظر فاتحان حفظ کرد. چهار ضرب از سکه‌های او در پارت وجود دارد که دارای خصوصیات سکه‌های عصر هلنی هستند.^(۱۵) اینکه چرا فراتافرنس با سردار مقدونی همکاری نمود بی‌گمان نشانهٔ علاقه‌مندی او به حضور یونانیان در ایران‌زمین نمی‌باشد. احتمال داده می‌شود این همکاری از روی رضایت نبود، و یا بیشتر به دلیل تلاشی بوده است که اسکندر در جست‌وجوی کشندگان داریوش سوم به خرج می‌داد و با این مورد حمایت سردار ایرانی را نسبت به خود جلب نموده بود. اصولاً جلب حمایت و رضایت ساتراپ‌های ایرانی عصر هخامنشی از اهداف استراتژیک سردار مقدونی بوده است و این مورد به‌خوبی نشان می‌دهد که اسکندر هرگز قصد بازگشت به غرب را نداشت، بلکه علاقه‌مند بود غرب را از شرق اداره نماید و بعدها نیز در کسوت شاهان پارس سعی کرد با همان روحیه، یونانیان و ایرانیان را اداره نماید که مورد اعتراض سرداران خویش قرار گرفت.^(۱۶) تشکیل نیروهای ویژهٔ ایرانی در ارتش مقدونی، مورد توجه جانشینان نظامی اسکندر نیز قرار گرفت و آنان در بین نیروهای خود از سربازان آموزش‌دیدهٔ ایرانی علیه همدیگر استفاده می‌کردند. از سال ۳۲۷ ق.م به بعد بجز فراتافرنس در رأس ساتراپ‌های دولت اسکندری فقط دو تن از سرداران ایرانی هنوز در مشاغل رسمی سابق خود از سوی اسکندر باقی مانده بود. آتروپاتس (Atropathes) ساتراپ آتروپاتن و اکسیارتس (Oxyartes) ساتراپ سفد که «هر دو با فاتحان و سرداران مقدونی خویشاوند بودند.» (۷/۱۳ ص) فراتافرنس در سال ۳۲۱ ق.م (دو سال پس از مرگ اسکندر) به دست یکی از سرداران مقدونی - فیلیپوس - در پارثوا از خدمت برکنار شد و بعدها در درگیریهای داخلی بین سرداران مقدونی در جنگ با/ومنس (Eumenes) منشی اسکندر کشته شد (۲۳/ ص ۳۲).

پس از مرگ فراتافرنس، سازمان جانشینی اسکندر اعتماد خود را از سیاستمداران و شخصیت‌های نظامی ایرانی گسست. به‌ویژه بر پارت و هیرکانیا سرداران مقدونی به‌عنوان ساتراپ حکومت می‌کردند.

تأثیر شخصیت و حضور فراتافرنس در رأس دو ساتراپی هیرکانیا و پارثوا در دوران اسکندر، امنیتی را که در زمان دولت سابق در خراسان بزرگ پدیدار شده بود همچنان حفظ می‌کرد، ولی پس از برکناری و کشته شدن او، پارثوا و هیرکانیا به‌زودی مورد هجوم و تاخت و تاز قبایلی قرار گرفت که پرنی‌ها یکی از مهمترین آنان به‌شمار می‌آمدند.^(۱۷)

پس از مرگ اسکندر مقدونی در بابل (ژوئن ۳۲۳ ق.م) ساختار مرکزی قدرت مقدونیان از سه سو در هم ریخته شد. از یک‌طرف اختلاف و اختلال میان سرداران مقدونی و خاندان اسکندر و از سوی دیگر اختلافاتی که در شرق ایران (خراسان بزرگ) توسط یونانیانی که به‌عنوان پیشروان حرکت یونانی در پادگان‌های نظامی شرقی استقرار پیدا کردند، پدید آمد و حرکت‌های نظامی و متراکم قبایلی که پس از مرگ اسکندر و با استفاده از موقعیت و شرایط عدم تمرکز قدرت در ایران مرکزی به‌سوی مناطق پرآب و دشتهای هموار و پر حاصل روان می‌شدند که به بخشی از آن حرکت‌ها اشاره گردید.

حرکات متراکم قبایل مسلح و نیرومند در شرق، مقدونیان حاکم بر سرزمینهای شمالی و شرقی متصرفات اسکندر را متوجه خطری گردانید که مقابله با آن علی‌رغم دشواری کار، ناشناختگی زمین و تجزیه نیروهای سیاسی - نظامی پس از مرگ اسکندر مقدونی لازم و حتمی بود. به‌ویژه تخریب شهرهای مرزی عهد هخامنشی در شرق که از سوی فاتحان مقدونی به پاسگاههای نظامی مبدل شده بود به‌دست صحراگردان، مبارزه نظامی گسترده‌ای را با چنان موج نیرومند مهاجرت مسلحانه قبایل الزامی می‌کرد. نیاز به توضیح نیست که شهرهای آباد و پر رونق خراسان بزرگ در کنار صحراهای پایان‌ناپذیر شمالی تا چه حد در اهمیت پایداری مقدونیان در شرقی‌ترین متصرفاتشان مؤثر بوده است (۲۶/ ص ۷۷۸).

اگر هجوم‌هایی را که منجر به تخریب شهرهای مرزی و پاسگاههای مقدونی، در شمال شرق ایران (خراسان بزرگ) از جانب قبایل چادرنشین - و به نوشته یونانیان، عناصر نیمه‌بربر شرقی - گردید به‌عنوان اولین تهاجم آن قبایل به نواحی شرق محسوب نمایم، سالهای پس از آن مقدونیان به صرافت مقابله نیافتند و بی‌گمان علت آن را باید در مشکلات پیچیده نبردهای جانشینی اسکندر از مرگ او تا اقتدار اولین شاه سلوکی در ایران، سلوکوس اول (۳۱۲ - ۲۸۰ ق م) دریافت نمود.

این مورد عدم اقتدار فرمانروایان متعددی را که بر پارثوا گماشته می‌شدند در برابر مشکلات موجود ثابت می‌کند. گستردگی و اهمیت هجوم قبایل پرنی در شمال

شرق حتی باعث گردید که اقتدار و سیطره سلوکیان نیز در همان آغاز فرمانروایی آنها در شرق آسیب‌پذیر گردد.^(۱۸)

بررسی‌های جدید نشان می‌دهد که تغییرات سریع سیاسی در ساختار جانشینی اسکندر و تبدیل شخصیت‌های نظامی در شرق ایران پس از اسکندر با تجربیاتی که از قیام‌های یونانیان در مراکز نظامی باکتریا، سغد و پارت پدیدار می‌گردید بی‌ارتباط نمی‌باشد. یکی از مهمترین شاخصه‌هایی که باعث ضعف و سرانجام تجزیه جهان یونانی در خراسان بزرگ گردید، نارضایتی یونانیانی بود که در آن مناطق به‌عنوان کارگزاران سیاسی، نظامی و یا اقتصادی به کار مشغول بودند. در حین جنگ‌های خونین و طولانی جانشینی اسکندر، تحولاتی در ساختار سیاسی و اجتماعی بخش شرقی قدرت مقدونیان به‌ویژه در خراسان بزرگ پدیدار شد که در سرنوشت جانشینی فاتح مقدونی و آنگاه سرنوشت آینده جهان تغییراتی بی‌چون و چرا پدید آورد.

این تغییرات برخلاف ایران مرکزی و غربی که دستخوش مبارزات بین سرداران مقدونی برای جانشینی آینده امپراتوری اسکندر بود، بیشتر حول محور اختلاف بر سر قدرت بین یونانیان و مقدونیان - یعنی دو عنصر پدیدآورنده مبارزات فاتحانه اسکندر در شرق - دور می‌زد و به‌زودی خراسان بزرگ میدان چنان مبارزه و رقابتی گردید^(۱۹) که در نتیجه مسیر تاریخ یونانیان و مقدونیان را به‌دست قبایل جنگجو و نیرومند پرنی ابتدا در شرق و سپس در تمامی ایران زمین تغییر داد.^(۲۰)

موضوع اختلاف یونانیان و مقدونیان پدیده تازه‌ای نبود. اسکندر مقدونی بود و به‌طور طبیعی به سرداران مقدونی خویش اهمیت بیشتری می‌داد و اطمینان بیشتری را نیز از آنان طلب می‌نمود. از این گذشته یونانیان هیچ‌گاه به اسکندر و پدر او روی خوش نشان ندادند و در واقع یونان به صورتی تهدیدکننده در پیکره امپراتوری اروپایی - آسیایی اسکندر باقی مانده بودند (۳/ ص ۶۷۸)، آنگاه که اسکندر درگذشت و سردارانش برای تقسیم مرده‌ریگ او و برای تسلط بر همه آنچه از او باقی مانده بود به جان هم افتادند، یونانیانی که در شرقی‌ترین نقاط متصرفات اسکندر به‌صورت پادگان‌های مجزا و شبه تبعیدی و در میان قبایلی ناشناخته و خطرناک به سر می‌بردند، تصمیم به مراجعه به وطن خویش گرفتند. این تصمیم در آن شرایط درست به نظر می‌رسید، زیرا از طرفی اسکندر مرده بود و از سویی سرداران مقدونی برای میراث او با یکدیگر می‌جنگیدند و لذا بازگشت یونانیانی که به هر صورت از این نزاع و یا سازش

احتمالی چیزی نصیبشان نمی‌شد تصمیم عاقلانه‌ای بود. «آنها احساس می‌کردند از تمدن محروم شده‌اند و اغتشاشات صحراگردان که خود را برای حمله‌ای بزرگ آماده می‌کردند آنها را متوحش ساخته بود» (۶/ص ۱۲-۱۱۱).

اینان فیلو (Aenianen Philo) سرکرده یونانی تبار ایالات شرقی پس از شنیدن خبر مرگ اسکندر به سال ۳۲۳ تصمیم گرفت با نیروهای تحت امر خود پایگاههای استحفاظی خویش را در شمال شرق ترک گفته و با ۲۰۰۰۰ پیاده و ۳۰۰۰ سوار از لشکرگاهها بگریزد و «به زور اسلحه راهی برای بازگشت به وطن پیدا نماید» (۲۳/ص ۳۲؛ ۱۵/ص ۴۲۶). پردیکاس (Perdikkas) سردار اسکندر و نایب‌السلطنه آسیا از بابل (۱۴/ص ۱۲) لشکر کوچکی مرکب از سربازان کارکشته، به رهبری سرداری به نام پیتو (Pitho) به مقابله آنان فرستاد و دستور داد تمام یاغیان را کشته و اموال آنان را به غنیمت گیرند. این نخستین اغتشاش و اعتراض در درون امپراتوری اسکندر بود که اندکی پس از مرگ او در خراسان رخ می‌داد. پیتو با تعداد نیروی کمتر از پیادگان یونانی و نیروی سواران بیشتر به یونانیان یاغی تاخت و با خیانت یکی از آنان بر ایشان پیروز شد. «به یاغیان پیشنهاد شد اسلحه خود را تسلیم کنند و به لشکرگاههای خود بازگردند، اما مقدونیان که از دستورات ستمکارانه پردیکاس آگاه بودند بر یونانیان بی‌دفاع هجوم بردند، همه آنها را کشتند و اموالشان را به غارت بردند» (۲۳/ص ۳۳) بی‌گمان این نوع رفتارها خصومت بین مقدونیان و یونانیان را تشدید می‌ساخت و بر عدم اعتماد بین آنان که در آینده سیاسی یونانیان در ایران تأثیر می‌نهاد می‌افزود.

با گذشت زمان دشمنی بین مقدونیان و یونانیان به‌ویژه در سرزمینهای دورافتاده شرقی ادامه یافت. پس از معاهده (تری پارادیس) به سال ۳۲۱ ق.م یک نفر یونانی به نام فیلیپوس (Philippus) از باکتریا به ایالت پارت مأمور گردید و این موضوع اهمیت نظارت جانشینی اسکندر را به آن ایالت می‌رساند (۱۳/ص ۷). در حدود سال ۳۱۷ یا ۳۱۶ ق.م یونانیان شرق ایران از درگیری بین سرداران اسکندر استفاده کردند و مقدونیان حاکم بر ایالات شرق را قتل‌عام کردند و به سپاهیان هندی چاندرآگوپتا (Tchandragopta) مؤسس سلسله مائوری (Mauria) پیوستند. این مشکل سبب شد که سلوکوس اول (نیکاتور) ۲۸۰-۳۱۲ ق.م از رود سند بگذرد و با مؤسس هندی سلسله مائوری بجنگد و سرانجام با انعقاد صلحی که بیشتر برای چاندرآگوپتا مساعد بود ناچار شد در مقابل تعدادی فیل جنگی از تمام متصرفات دوره اسکندر در نواحی شرقی هندوکش یعنی

سرزمینهای آراخوزیا، گدروزیا و پاراپامیساد گذشت کند و «با برقراری روابط خویشاوندی بین خود و سلطان هند موافقت نماید» (۲۳/ ص ۳۵).

سلوکیان که در غرب گرفتاریهای فراوانی در برابر اقوام مختلف داشتند، در شرق دچار آسیب‌های فراوانتر شدند. صلح ناگزیرانه^(۲۱) سلوکوس اول با چاندرراگوپتا نخستین مشکلات جانشینی اسکندر در شرق و آخرین آن هم نبود. بعدها در زمان فرزند و جانشین او آنتیوکوس اول (۲۸۰-۲۶۱ ق.م)، آن پادشاه ناچار شد برای جلوگیری از طغیان یونانیان ناراضی ایالات شرقی که همچنان خواستار مراجعه به میهن خویش بودند - و گهگاه نیز با شورشگران محلی سازش می‌کردند - دست به اصلاحاتی بزند که بیشتر به رعایت مسائل رفاهی آنان منجر می‌شد. از جمله آنتیوکوس دستور داد در کناره جیحون برای یونانیان ناراضی، «ورزشگاه، مدرسه و تئاتر ساخته شود»^(۲۲) و به دنبال آن بعدها نیز برای جلب رضایت یونانیانی که در لشکرگاههای جزیره بحرین زندگی می‌کردند مسابقاتی ورزشی به سبک یونانیان اجرا گردد (۸/ ص ۱۰۳). احتمال داده می‌شود این قبیل خدمات که برای جذب بیشتر عناصر یونانی به وسیله دولت سلوکی انجام می‌شده است، آغاز نفوذ فرهنگ و ادبیات کهن یونان در بین ایرانیان باشد (۱۴/ ص ۴۱).

در نتیجه با مرگ اسکندر و دشواری شرایط جانشینی او، شرق ایران (خراسان بزرگ)، که دورترین بخش سرزمینهای فتح شده بود، دستخوش رقابت‌های سیاسی، نظامی و اختلافات عمیق و دگرگونیهای پریشان‌کننده گردید که به تدریج زمینه را برای سقوط سلوکیان در شرق فراهم ساخت.

به مجموعه گرفتاریهای وسیعی که دولت سلوکی در آغاز قدرت خویش به‌ویژه در خراسان داشت، هجوم قبایل پرنی را نیز باید افزود. این قبایل به شرحی که گذشت از مجموعه اقوام دهه جدا شده و آماده هجوم به خراسان بزرگ بودند. بدین ترتیب وضع دشوار حاکمیت جانشینی اسکندر در شرق ایران سبب‌ساز دومین هجوم قبایل پرنی به ساختارهای سیاسی آن دولت در خراسان بزرگ گردید. بی‌گمان در آغاز تصمیم‌گیری پرنی‌ها برای هجوم به پارثوا، آن قوم در خراسان به لحاظ فرهنگی طبقه‌ای قوی شناخته شده و فرمانروا به‌شمار می‌آمدند (5-31/p.571) و آن شناخت در سرنوشت سیاسی آینده آنها بسیار مؤثر بود. پیش از آغاز دومین حرکت نظامی پرنی‌ها به مناطق شرقی دولت سلوکی میان سلوکیان و بطالسه مصر جنگهایی پدید آمده بود که توجه سلوکیان را از ولایات شرقی منحرف می‌کرد. شرایط این انحراف به حال

ساتراپ‌های آن سامان که به‌طور طبیعی خواهان جدایی بودند مساعد بود. به سال ۲۴۵ ق.م آن‌دراگوراس^(۲۳) ساتراپ پارفینا - پارت (Parthiène) اعلام استقلال کرد و به نام خود سکه زد. این کار بسیار مهمی بود، زیرا پارفینا - پارت «حلقه مهمی بود که سرزمینهای شرقی امپراتوری سلوکی را به مغرب مربوط و متصل می‌ساخت (۱۳/ص ۴۱).

قیام آن‌دراگوراس رابطه بین ساتراپ‌های شرقی را با قلب امپراتوری سلوکی قطع کرد و متعاقب آن، مبارزه برادرکشی میان سلوکوس دوم (کالی نیکوس) و برادرش هیراک آنتیوکوس سبب شد که «لشکرکشی تنبیهی به‌سوی شرق تا سال ۲۳۱ ق.م به تأخیر افتد» (۱۳/ص ۴۲). در همین زمان بود که دیودوت حاکم باخترا نیز به فکر استقلال افتاد و او نیز خود را شاه خواند و پادشاهی مستقل یونانی - باخترا را تأسیس کرد.^(۲۴)

برای مقابله با تجاوز پرنی‌ها به سرزمینهای خراسان بزرگ، دولت سلوکی به سال ۲۸۲ ق.م درست در سالهای پایانی سلطنت سلوکوس اول - سپاه ویژه‌ای به سرکردگی (دمودام سردار سلوکوس) علیه تهاجمات ویران‌کننده پرنی‌ها گسیل داشت و «صحراگردان از لشکر یونانی - مقدونی شکست خورده و عقب‌نشینی نمودند» (۱۴/ص ۴۱).

با این حال هجوم پرنی‌ها به متصرفات مقدونیان همچنان ادامه یافت. ۲ سال پس از عقب‌نشینی آنان در برابر دمودام، به سال ۲۸۰ ق.م و در آخرین سال سلطنت سلوکوس اول و یا احتمالاً آغاز سلطنت آنتیوکوس اول - صحراگردان مجدداً از شمال به سمت شهرهای زیر سلطه مقدونیان حمله‌ور شدند و توفیق یافتند تا به ترمذ هرات رسوخ کنند. آنتیوکوس اول پسر و جانشین سلوکوس آنان را بیرون راند و شهرهایی را که ویران شده بود، مجدداً ساخت - احتمالاً شهرهای اسکندریه مرگیان (مرو) و هراکلیه (هرات) را که در هجوم اول پرنی‌ها ویران شده بود، مجدداً به‌دست آنتیوکوس اول امن گردیده و آبادی و جمعیت آنها احیا شده است و به نام انطاکیه و اخائیه تغییر نام یافته است (۱۴/ص ۴۲-۴۱).

به دنبال این پیروزی آنتیوکوس اول دستور داد کهندز مرو بازسازی شود^(۲۵) و بارویی از گل و آجر به ارتفاع ۲۰ متر و به طول ۲۷۳ کیلومتر بنا شد که تمامی مرو را در برمی‌گرفت (۶/ص ۱۰۳). این موضوع اهمیت روشهایی را که سلوکیان در جلوگیری از صحراگردان شمالی ابداع می‌کردند می‌رساند. درباره علل تحولاتی که پس از فتح پارت به‌دست اسکندر در خراسان پدید آمد و اغتشاشاتی که پس از مرگ اسکندر مقدونی تا تشکیل نخستین دولت محلی به‌دست پرنی‌ها در خراسان بزرگ به‌وجود آمد،

نیاز به بررسی‌های تازه‌ای می‌باشد. این بررسی‌ها به حضور پرنی‌ها و دومین تجاوز آنان به متصرفات جانشینان عصر اسکندری در خراسان بزرگ می‌پردازد و تشکیل نخستین دولت ایرانی پس از هخامنشیان را در آن سرزمین توجیه می‌نماید.

دومین هجوم قبایل پرنی به متصرفات شرقی سلوکی به سرکردگی ارشاک^(۲۶) (Arsaces ارشک) در حدود سال ۲۵۰ ق.م صورت گرفت.^(۲۷) آنان ابتدا به نسا که در دره اترک واقع بود وارد شدند. این محل اولین نقطه استقرار پارت‌ها در خطه خراسان بود که هرگز آن را از دست ندادند. قبایل پرنی در محلی به نام آسآک (Asaak) ارشک را به شاهی خواندند و از آن پس جانشینان ارشک، این واقعه را مبدأ تاریخ اشکانیان اعلام کردند (۱۴/ص ۴۲). پس از استقرار پرنی‌ها در شهر آسآک^(۲۸) به سال ۲۵۰ ق.م آنان ابتدا متوجه باختر گردیدند و جنگجویان پرنی به رهبری ارشک و برادرش تیرداد (Tiridate) و پنج نفر از رؤسای دیگر قبایل، ناحیه علیای رود تجند را اشغال کردند (۲۴/ص ۲۸۴)، ولی لشکریان دیودوت - والی یونانی باختر - آنان را دفع کردند.^(۲۹) کمی بعد پرنی‌ها در حدود سالهای ۲۳۹ - ۲۳۸ ق.م وارد پارینا - پارت شده و آندراگوراس یونانی را از میان برداشته و «خود را مستقل خواندند» (۱۴/ص ۴۲). بی‌گمان عدم اتحاد بین سران یونانی در شرق ایران از عوامل مهم پیروزی پرنی‌ها بوده است. کمی بعد به سال ۲۳۵ ق.م ارشک، هیرکانیا (گرگان حالیه) (۲۴/ص ۲۸۵) و کومیسن (Komiçene) یا (قومس) را نیز بر متصرفات خود افزود.^(۳۰) در مورد انگیزه‌های پرنی‌ها برای براندازی ساتراپ یونانی و تسخیر پارت و هیرکانیا، این سؤال مطرح است که در آن زمان، آیا این امر می‌توانست نخستین نشانه واکنش ایران‌گرایی در برابر یونان‌گرایی باشد.

قبول چنین آرمانی خالی از اشکال نیست. در عمل در زمانی کوتاه و بسیار نزدیک به یکدیگر، دو دولت شهر یونانی در دو ایالت بزرگ خراسان، - بلخ و پارت - با کمک حاکمان یونانی خود را مستقل خوانده و از حکومت مرکزی سلوکی جدا شده بودند. در آن میان یک نیروی قبیله‌ای ایرانی‌نژاد (پرنی‌ها)^(۳۱) هیرکانیا و پارت را از چنگ آنان بیرون آورده و خود را مستقل خوانده بود. چنان حرکتی که می‌توان آن را نخستین جنبش قبایل شرقی در برابر موج یونانی‌گرایی سیاسی حاکم خواند. در زمان سلطنت آنتیوکوس دوم ملقب به تئوس (Teos) ۲۶۱ - ۲۴۶ ق.م انجام گردید. در این

فصل از تاریخ، در خراسان بزرگ یک سلسله یونانی و یک سلسله ایرانی طرح یک نهضت استقلال‌طلبانه را ریخته بودند و روابط خود را با دولت سلوکی قطع کرده بودند و با وجود آنکه «علت استقلال‌طلبی هر دو دولت جدید یکسان بود، اما دلایل ایجاد آنان با هم تفاوت داشت» (۲۴/ص ۲۸۶)، اینک یک استان سلوکی به دست اقوام ایرانی افتاده بود.

اینکه حرکت سیاسی - نظامی پرنی‌ها در خراسان بزرگ و در پارت و هیرکانیا - تا چه حد با انگیزه‌های ایران‌خواهی و ضد عناصر فرهنگی و سیاسی یونانی پدیدار گردید؟ به راستی تاریخ جواب قانع‌کننده‌ای به این سؤال نداده است. در واقع قومی که می‌باید سلسله‌ای جدید و طولانی زمان را بنا نهد، هرگز تحت تابعیت سلوکیان قرار نگرفت و زمینهای آنان هرگز به تصرف سلوکیان در نیامد (۲۴/ص ۲۸۵). و با وجود حمایت از زبان و فرهنگ یونانی، هرگز یونانی نگردید. هنگامی که پرنی‌ها در نیمه قرن سوم ق.م به سرزمینهای شرقی ایران امروزی مهاجرت کردند، برای آنکه از نیروهای دیودوت شهربان شورش و مستقل باکتريا - بلخ درامان بمانند در حدود سال ۲۵۰ ق.م به (پارثوا- هیرکانیا) کوچ کردند و از آنجا که سلوکیان به سومین جنگ سهمگین سوریه^(۳۲) مشغول بودند (۱۴/ص ۴۱) با استفاده از فرصت پایه‌های قدرت خود را استوار و ماندگار ساختند^(۳۳) بنابراین استقلال و جدایی دامداران پرنی که تحت فرمان بزرگان خود در بخشی از خراسان بزرگ به قدرت رسیدند، در اساس به هیچ‌وجه واکنش ضد هلنی بومیان ایرانی علیه کارگزاران نظام سلوکی نبوده است، بلکه کار مردمی نیمه‌چادرنشین بود که برای گذران زندگی خود می‌جنگیدند (32/ p.79). با این حال در مراحل بعدی حاکمیت اشکانیان، توجه آنان به سرنوشت تاریخی ایران دقیق‌تر و عمیق‌تر گردیده است.^(۳۴) در حقیقت فتح ایران به دست مقدونیان و سرنوشتی دولت شاهنشاهی هخامنشی، چنان اثر عمیقی در ایران بجا نهاد^(۳۵) که می‌توان احیای امپراتوری ایران را از اشکانیان یک نوزایی واقعی خواند و تنها پس از گذشت زمانی دراز «ساسانیان توانستند مدعی در دست گرفتن سنت‌های ایران باستان شوند» (۲۹/ص ۱۰۵).

ضعف سلوکیان که مهمترین عوامل آن در شرق و در خراسان بزرگ از نظر گذشت در غرب نیز به چشم می‌خورد. برخورد سلوکیان با قبایل شورشگر گالاس (گالات‌ها) و دولت شهر تجاری - دریایی پونت واقع در ساحل جنوبی دریای سیاه، مبارزات آنان به دولت بطالسه مصر بر سر منابع دریایی - تجاری شرق مدیترانه از

عوامل بسیار مؤثری بود که سبب‌ساز رشد قبایل پرنی که اینک در سرزمین پارت و هیرکانیا دعوی استقلال از دولت سلوکی را داشتند گردید و آینده تاریخ ایران‌زمین را پس از هخامنشیان تا استقرار ساسانیان از سرزمین پارت و در خراسان بزرگ رقم زد.

پس از پیروزی بر آندراگوراس، پرنی‌ها قدرت و جسارت بیشتری برای گسترش نفوذ خود در خراسان بزرگ پیدا نمودند. آنان برای چنان گسترشی، نیازمند نیروهایی بودند که در جنگهای توسعه‌طلبانه به یاری ایشان بشتابند. صحراهای وسیع مجاور پارت و نیروهای صحراگرد آن، مخزن بزرگی از افراد نظامی و سواران کارکشته‌ای به‌شمار می‌آمدند که می‌توانستند در خدمت اهداف پرنی‌ها قرارگیرند. اینان قبایل نزدیک پارت محسوب می‌شدند و بدون شک برای پرنی‌ها کمک مطمئنی به‌شمار می‌آمدند.

دو سال پس از پیروزی بر آندراگوراس، ارشک در جنگی کشته شد،^(۳۶) و برادرش تیرداد جانشین او گردید. او نخستین پایتخت پرنی‌ها را در کوههایی که امروزه در نقشه جغرافیایی، سرحدات ماورای خزر و روسیه و ایران را تشکیل می‌دهد بنا کرد که همچون آشیانه عقابی تسخیرناپذیر بود. پیش از او ارشک در شهر آساآک در نزدیکی قوچان و در وادی اترک تاج بر سر نهاده بود. این موضوع بیانگر ادعاهای دور و دراز پرنی‌ها و ضعف مفرط سلوکیان در غرب و روحیه تجربه‌طلبی ساتراپ‌ها در شرق می‌باشد (۱۳/ص ۸). و کمی بعد شهری دیگر به نام مؤسس سلسله (ارشک) بنا شد و تیرداد در آنجا تاجگذاری کرد (۲۴/ص ۲۸۶) و حکومتی را بنا کرد که در تاریخ اشکانیان نام گرفت و بسیار سریع مبدل به قدرتمند شد که «دیگر نادیده گرفتنش غیر ممکن بود.» (۴/ص ۱۶)، نیرویی که نه تنها سلوکیان را از ایران بیرون راند، بلکه «تا قرن‌ها بالای جان رومیان گردید» (33/ p.290).

نتیجه

مهاجرت‌های طبیعی قبایل دامدار برای استقرار در سرزمینهای پربار و پر حاصل که از رودخانه‌های بزرگ و پر آب مشروب می‌گردید، از مهمترین عوامل استقرار قبایل پرنی در پارتوا و هیرکانیا بوده است. بی‌گمان حدود طبیعی پارت که در داخل محدوده آن دره حاصلخیز گرگان قرار داشت و رود پرآب اترک در آن جاری بوده است، جایگاه مردمی شد که نه تنها ایران‌زمین را از سلطه مقدونیان حاکم رهانید، بلکه تا چندین قرن دنیای قدیم را بین ایران و روم تقسیم کرد.

صرف‌نظر از مقاصد سیاسی پارت‌ها - نامی که بعدها در تاریخ به قبایل حاکم بر خراسان بزرگ داده شد. که به تدریج بر سرتاسر خطه بزرگ از فرات تا جیحون مالک و حاکم شدند، خراسان بزرگ به لحاظ ارتباطات تجاری، نظامی و سیاسی نیز از امکانات وسیع و کم نظیری برخوردار بوده است.

در آن سرزمین مردمی با فرهنگ و گویش‌های متفاوتی زندگی می‌کردند و زبانهایی از جمله پارسی، سغدی، خوارزمی، بلخی در آن جاری بود و تسامح سیاسی و مذهبی پارت‌ها که در تمامی دوران آنان شایع بود، باعث ارتباط درست و نزدیکتر و پیوندی ناگسستنی بین فرهنگ‌های بومی منطقه می‌گردید که نتایج آن نه تنها از خراسان عبور کرد، بلکه در تداوم و استمرار قدرت پارت‌ها در دورانی طولانی در ایران‌زمین امتداد یافت. با وجود آنکه قبایل پرنی بعدها با قدرت قبایلی و نیروی نظامی خود مقدونیان را به سمت غرب عقب راندند تا در سوریه به سرنوشت محتوم خود ببینند، در عین حال نمی‌توان تأثیر انکارناپذیر طولانی حضور یونانیان را در سرزمینهای شرقی از نظر دور داشت. این حضور در ابعاد مختلف تأثیرات خود را همراه با رشد روند شهرنشینی که از تبلیغات فرهنگ یونانی در بلاد شرقی بود بر روند زندگی اجتماعی مردم باقی نهاد. اگر چه بعدها با حضور سیاسی پارت‌ها تأثیر سیاسی سلوکیان در ایران کم‌رنگ و سرانجام بی‌رنگ شد. با این همه به لحاظ ساختاری فرهنگ یونانیان تا پایان عصر طولانی پارتیان در همه جای ایران و به‌ویژه در شرق احساس می‌شد. پدیده‌ای که بعدها ساسانیان با حذف پارتیان به مبارزه‌ای جدی و بنیان برافکن با آن پرداختند.

فاتحان مقدونی پس از شکست دادن دولت هخامنشی شکل تازه‌ای به اساس قدرت و شرایط زندگی ایرانیان - به‌ویژه - در شهرها بخشیدند. آنان سرزمینهای فتح شده را تجزیه می‌کردند و به آن شکل پولیس می‌بخشیدند و عناصر و عوامل خود را در آن به اقتدار می‌رساندند. این همان شکل تجزیه‌ای بود که پارتیان با وجود تحولی که پدید آوردند و سرانجام سلوکیان را عقب راندند هرگز قادر به حذف آن نشدند. با این همه خدمتی را که پارت‌ها به تاریخ ایران و از جایگاه خراسان بزرگ کردند به لحاظ تجربه عنصر ایرانی به مراتب شایسته‌تر از خدمتی بود که ابومسلم خراسانی ۱۲ قرن بعد به ایرانیان کرد.

پی‌نوشت

- ۱- خراسان - بی‌گمان - در سرنوشت تاریخی ایران‌زمین اثری غیرقابل انکار دارد. یک قرن پس از مرگ یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی (۶۵۱م) خراسانیان شالوده دولتی را در عمق جهان اسلام ریختند که با جلوه‌های اسلامی دارای روحی ایرانی بود.
- ۲- مربوط به طرح مصوبه معاونت محترم پژوهشی دانشگاه اصفهان زیر عنوان «ساختار مثلث، یونانیان، اشکانیان و رومیان».
- ۳- دانشمند و ایران‌شناس نامدار ژاپنی آشی کاگا آتسواجی (Ashikaga tsouji, 1901-1983) در شرح سفرنامه خود به خراسان درباره این سرزمین چنین می‌نویسد: «خراسان در فارسی به معنی مکان برآمدن آفتاب و یا سر زدن خورشید است و یا خاستگاه آفتاب و می‌افزاید در نزدیکی شهر مشهد هانری ماسه (Henri masse) ایران‌شناس برجسته فرانسوی که همسفرم بود به من گفت: «ما اکنون درست در وسط قاره آسیا هستیم» (۱۶ / ص ۵۶۸).
- همچنین نویسندگان و شاعران بزرگ ایرانی نیز خراسان را به معنی خاستگاه هور «خور یا خورشید» و یا خورآسان آورده‌اند. فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین گوید:
زبان پهلوی هر کو شناسسد خراسان آن بود کز وی خور آسد
خورآسان را بود معنی خورآیان کجا از وی خور آید سوی ایران
- به نقل از پاورقی، ص ۵۶۸، همان منبع
- ۴- پارت در عهد قدیم مملکتی بوده است که اکنون آن را خراسان می‌خوانند، (۹ / ج ۳، ص ۲۱۸۳).
- ۵- تروگ پمپه (Pompeios Trogus) (۲۱۲-۲۰۵ ق.م)، پولیبیوس Polyb=polybius (قرن اول میلادی)، گایوس پلین (Pline) (قرن اول میلادی)، کنت کورث (Quinte Curce)، کرنلیوس تاسی‌توس (Cornelius Tacitus) (۱۲۰-۵۰ م)، استرابو (strabo) (۴۰ ق.م) ایزیدور خاراکسی (قرن اول میلادی)، آگائیس (Agathias) (ششم میلادی) آتنه (Athenaos) (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میلادی).
- ۶- نام این قوم نخستین بار در یشت ۱۳ بند ۱۴۴ آمده است و در کتیبه معروف به Daiva از خشایارشا در تخت جمشید نیز از این قوم نام برده شده است (۳۰ / ص ۵۶۴؛ ۱۷ / ص ۳۰۵).
- ۷- مارکوارت می‌نویسد: شاید واژه پرنی - اپارنیان را (Parni-Aparn) در یکی از زبانهای ایرانی اپرناک (Aparnak) خوانده‌اند و همین مردم هستند که نام اپرشهر (Aparshahr) یا نیشابور امروزی را از ایشان گرفته‌اند. برخی هم اصطلاح اپرشهر (Abarshahr) را به مفهوم شهر بالای هخامنشیان گرفته‌اند (۱۹ / ص ۲۹۰).
- ۸- نامهای یونانی هر دو شهر را فاتحان یونانی داده‌اند و جهتگیری هلنیستی داشته است نامهای اصلی آن شهرها در کتیبه داریوش اول آمده است.

۹- نباید فراموش نمود که بین کشته شدن داریوش سوم هخامنشی و مرگ فاتح مقدونی، فقط ۷ سال فاصله بود و تأثیرات مرگ دو پادشاه در فاصله‌ای کوتاه در دگرگون کردن شرایط صحراگردانی که اقتدار و انحطاط دولتهای بزرگ را درک می‌کردند طبیعی بوده است.

۱۰- قوم پرنی در همسایگی دو قوم از سکاهای که نامشان در کتیبه بیستون Haumavarga و Tigraxauda آمده است می‌زیستند. به نقل از Bivar. Cambridge History of IRAN p.851-852 ن.ک (۳۰ / ص ۵۶۸).

۱۱- پارثوا در عصر هخامنشیان نایب‌السلطنه‌ای بسیار وسیع بوده است و هریوه جزء نایب‌السلطنه‌نشین پارثوا بوده و زرنگه نیز در آغاز جزء پارثوا بود؛ ولی بعدها به نایب‌السلطنه‌نشین (ساتراپ‌نشین) هره‌هواتیش پیوسته است (۱۱ / ص ۲۴).

۱۲- هنگامی که فراتافرنس در باکتریا با اسکندر دیدار نمود، ۱۵۰۰ سوار او را همراهی می‌کردند و او به اسکندر پیشنهاد کرد که راهنمایش او باشد و به او کمک کند و نیازهای ارتش او را فراهم سازد. اسکندر از او سپاسگزاری کرد و با او پیمان دوستی بست «گوتشمید این ناحیه را هیرکانیا خوانده است (۶ / ص ۳۴۰).

۱۳- به طور قطع پارتیان عصر سلوکیان در پارثوا و هیرکانیا، آن‌طور که کورتیوس و آریان از آنان در نبرد گوگامل نامبرده‌اند نبوده‌اند، در حقیقت پارتیان باستانی ماقبل قبایل پرنی، مردمی بوده‌اند که نامشان مانند پرنی‌های عصر هلنی‌گری از یک ناحیه جغرافیایی مأخوذ بوده است. این تشابه اسمی سبب اشتباه‌های سیاسی شده است (۱۹ / ص ۱۳۶). اما ممکن است آن دو نسل با هم علاوه بر قرابت نژادی، نزدیکی‌های فرهنگی نیز داشته‌اند.

۱۴- اسکندر نه تنها سرداران لایق ایران هخامنشی را به‌کار گرفت بلکه دستور داد ۳۰۰۰۰ جوان ایران همسن و سال از کودکی در خدمت ارتش اسکندر قرار گیرند و به آنها آموزشهای نظامی به سبک مقدونیان داده شود (۵ / ص ۸ و ۱۹).

۱۵- «روی این سکه‌ها یک زنوس یونانی یا الهه حامی شهر نقش بسته دور پشت آنها، آتنا یا پهلوانی در لباس رزم که گردنه چهار اسبه‌ای را می‌راند تصویر گشته است.» (۱ / ص ۱۳۷).

۱۶- «مقدونیان و یونانیان آن همه سختی و جنگ را تحمل نکرده بودند تا با شرقی‌های منفور برابر شوند، لذا ناخرسندی‌های پنهان به تدریج عیان شد» (۲۸ / ص ۲۱۵).

۱۷- «پس از آنکه پرنی‌ها حکومت پارت را در خراسان بزرگ تأسیس نمودند هر دو برادر بنیانگذار آن دولت خود را از اوارساس فرزند فراتافرنس ایرانی که در هیرکانیا تسلیم اسکندر شد می‌خواندند و کمی بعد، فراندانشان خود را از اعقاب ارتاگورس دوم (اردشیر دوم هخامنشی ۴۰۴ - ۳۵۸ ق.م) به‌شمار آوردند. لذا آنان ضمن ادعا بر میراث اسکندر

- استحقاق جانشینی هخامنشیان را نیز بر دعاوی خویش افزودند. از این نکته می‌توان شایستگی‌های فراتافرنس و اهمیت حضور او را در خراسان بزرگ درک نمود.» (۱۳ / ص ۸).
- ۱۸- «برخورد سلوکوس اول با چاندارگوپتا شاه سلسله مائوری هند که منجر به واگذاری ایالات سواحل سند همچون: گدروزیا پاراپامیساد و آراخوزیا به دولت هندی گردید (ح ۳۰۶ ق.م) و طی آن جانشینان اسکندر از متصرفات سابق خود در ایالات غربی حوزه سند که به دست اسکندر فتح شده بود برای همیشه صرف‌نظر کردند.» (۲۷ / ص ۱۴۲).
- ۱۹- در نبردهای جانشینی اسکندر، سربازان ایرانی در هر دو سوی جبهه برای سرداران عاصی اسکندر می‌جنگیدند در این گیرودار و دیگر نبردهایی که در سالهای پس از آن رخ داد، زمینه را برای تقویت ملوک‌الطوایفی آماده ساخت. (۵ / ج ۳، ص ۱۹).
- ۲۰- اقوام آسیای میانه پیوسته به مرزهای شمال شرقی سلوکیان تجاوز می‌کردند و استانداران سلوکی ناچار بودند به فرمان شاه برای نبرد در غرب آسیا سپاه و زر بفرستند تا شاه بتواند در نبردی که با مصر و در آسیای صغیر درگیر آن بود، پیروز شود، این موضوع از اهم نارضایتی‌ها بود (۷ / ص ۵).
- ۲۱- «اینجا منظور از صلح ناگزیرانه اشاره به گفته ویلاموویتس محقق آلمانی است که گفته است: «حکومت هلنی‌ها بر شرق مسلماً شکست می‌خورد چون آنها نمی‌توانستند روح آن را فتح کنند.» (۲۸ / ص ۳۶۸).
- ۲۲- «نمونه بسیار خوب و برجسته این مکان‌ها که در کناره جیحون و در خطه خراسان بزرگ ساخته شده‌اند، شهر آی‌خانم است که بینش خاصی در مورد زندگی یونانی در شرق ایران به پژوهشگر می‌بخشد، پیش از آن این شهرها را به‌عنوان پادگان‌های نظامی سلوکی، یونانی و یا بلخی تلقی می‌کردند.» (۲۷ / ص ۱۴۶).
- ۲۳- آندراگوراس ساتراپ پارت از سوی آنتیوکوس دوم (۲۶۱-۲۴۶ ق.م) بر پارت حکومت می‌نمود (۱۳ / ص ۸).
- ۲۴- مطابق نظر ووسکی (Wolsky): «شهربان‌نشین باکتریا، (باختر) حدود سال ۲۳۹ ق.م با کمک دیودوت به استقلال نایل آمد و ارشک فرمانروایی خود را در سال بعد، یعنی ۲۲۸ ق.م آغاز کرده است.» (۶ / ص ۱۳۱).
- ۲۵- «در واقع پیش از تخریب مرگیانا، این شهر دارای یک ارگ قدیمی یادگار از عهد هخامنشیان در درون شهری مدور بود که در آن «خیابانهای اصلی با زاویه‌های راست یکدیگر را قطع می‌کردند.» (۲۷ / ص ۱۴۵).
- ۲۶- دبوآز طلوع سلطنت اشکانیان را سال ۲۴۷ ق.م می‌داند» (۱۳ / ص ۷).
- ۲۷- سایکس از قول ژوستن می‌نویسد: «وقتی باختری‌ها و سغدی‌ها طغیان کرده و خود را از تبعیت دولت سلوکی خارج کردند، برای شخصیت رشیدی مثل ارشک که رئیس طایفه‌ای

بزرگ و همچنین رئیس دسته‌ای از راهزنان به‌شمار می‌آمد، موقعیتی مناسب پدید آمد که به فکر خودسری و شهرگشایی بیفتند. بی‌کمان، ژوستن که بزرگی ارشک را ستوده، ولی او را راهزن خوانده است دچار اشتباه شده است، زیرا میان یک رئیس قبیله صحرائشین و یک نفر راهزن فرق است که اتفاقاً ژوستن متوجه آن نشده است. (۱۸ / ج اول، ص ۴۱۳).

۲۸- گوتشمید این ناحیه را قوچان فعلی و سایکس این محل را تا جنوب طبرستان می‌داند (۱۸ / ج اول، ص ۴۱۱).

۲۹- پس از مرگ دیودوت ساتراپ باکتریا، تیرداد با فرزند او دیودوت دوم طرح دوستی ریخت و پایه سیاست خود را در پارت دوام بخشید (۱۳ / ص ۸).

۳۰- بنا به گزارش استرابو (کتاب ۱۱ بندهای ۱۰-۹) پارت یک قطعه پهناور نیست و برای پرداخت باج و خراج بیشتر ضمیمه هیرکانیا می‌شود. پارت مساحت زیادی ندارد و جنگلی و کوهستانی است و چیزی از آن به دست نمی‌آید. (۱۸ / ج اول، ص ۴۰۹).

۳۱- هرودوت پارت‌ها را ایرانی می‌داند (کتاب سوم بند ۸) راولینسن هم این معنی را قبول دارد (ششمین دولت بزرگ شرق، ص ۲۱) اینکه برخی عقیده دارند نام پادشاهان پارت ایرانی نیست، عقیده غلطی است، زیرا نام بنیانگذار آن سلسله ارشک کاملاً ایرانی است. اسم اردشیر دوم هخامنشی نیز ارشک بوده است. (۹ / ج ۳، ص ۲۱۹۶).

۳۲- سومین جنگ سوریه بین سلوکوس دوم و اورگت بظلمیوس، به سال ۲۴۶ ق.م رخ داد (۱۴ / ص ۳۳).

۳۳- سرزمینهای شرقی ایران و به‌ویژه پارت (پارثوا) از دیرباز مورد توجه حکومتها بوده است. هخامنشیان به ارتباطات نظامی و استراتژیک آن اهمیت می‌دادند و شهرهای زیادی نیز در پرتو حمایت آنان در آن ایجاد شد. هنگامی که اسکندر آمد او نیز شهرهایی بنیاد نهاد و یا شهرهای سابق هخامنشی را به‌صورتی تازه تغییر داد که بیشتر بر اساس اهداف نظامی بود و برای اردوگاههای اسرا و یا سپاهیان و کلنی‌های نورسیدگانی که از یونان و مقدونیه می‌آمدند تأسیس یافته بود. این مراکز که به‌صورت عمده‌ای در پارثوا پدید آمد و یا تغییر شکل یافت، عمده‌ترین پایگاههای محافظتی برای تأمین امنیت سرزمینهای فتح شده بود (۸ / ص ۷۷).

۳۴- می‌توان آغاز فرمانروایی پارتیان را دوران دوستداری یونان (هلنوفیلی) و فرهنگ آن شمرد و پایان آن را واکنش ایرانی در برابر یونانی دانست (۱۹ / ص ۱۹۰).

۳۵- به گفته استرابو جغرافیونویس مشهور یونانی، «پارتیان که بعدها با قیصرهای رومی دعوی همسری کردند (به عقیده استرابو) این قدرت و استیلا ایشان را نشد مگر به واسطه سادگی وضع زندگانی و رشادت فطری» (۲ / ص ۲۷۷).

۳۶- مرگ ارشک و آغاز تاجگذاری تیرداد به لحاظ تاریخی چندان روشن نیست (۶ / ص ۱۳).

منابع

- ۱- ادی. ک، ساموئیل. *آئین شهریار در ایران*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.
- ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. *تاریخ اشکانیان* (درر التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان)، به کوشش نعمت احمدی، چاپ اول، نشر اطلس، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳- اومستد. *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، چاپ اول، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰.
- ۴- بنگستون، هرمان. *یونانیان و پارسیان*، ترجمه تیمور قادری، چاپ اول، نشر فکر روز، تهران، ۱۳۷۶.
- ۵- بویس، مری، گرنر فرانتز. *پس از اسکندر گجسته*، ج ۳، چاپ اول، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، نشر توس، تهران، ۱۳۷۵.
- ۶- بویل، جی. آ. *تاریخ ایران* [کمبریج]، *از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، ج ۳، قسمت اول، چاپ اول، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸.
- ۷- بهار، مهرداد. *اشکانیان* (دروس تاریخ دانشگاه آزاد ایران)، تهران، بی‌تا.
- ۸- پویا عبدالعظیم. «زندان سکندر از نگاهی دیگر» مجموعه مقالات انجمن‌واره (همایش) بررسی مسائل ایران‌شناسی، نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۹- پیرنیا، حسن. *تاریخ ایران باستان*، ج ۳، نشر دنیای کتاب، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲.
- ۱۰- پیگولوسکایا، نینا. *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت‌الله رضا، چاپ اول، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۱۱- توین‌بی، آرنولد. *جغرافیای اداری هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، چاپ اول، نشر موقوفات محمود افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۲- جوادی، حسن. «ایران در قدیمی‌ترین نوشته‌های یونانیان» قسمت دوم، *مجله ایران‌نامه*، نشر کتابخانه ادبیات، سال اول، شماره دوم، تهران، زمستان ۱۳۶۱.
- ۱۳- دبوآز، نیلسون. *تاریخ سیاسی پارت*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، چاپ اول، نشر ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۲.
- ۱۴- دیاکونف. *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، چاپ اول، نشر پیام، تهران، ۱۳۵۱.
- ۱۵- رابینسون، چارلز الگزاندر. *تاریخ باستان*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ اول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۶- رجب‌زاده، هاشم. «ایران و ایرانیان در سفرنامه آشی کاگاآتسواوجی»، *مجله ایران‌نامه*، نشر لندن، سال ششم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۳.
- ۱۷- رضی، هاشم. *اوستا*، چاپ اول، انتشارات سازمان فروهر، تهران، ۱۳۶۳.

- ۱۸- سایکس، سرپرسی. *تاریخ ایران*، ترجمه فخر داعی گیلانی، جلد ۱، چاپ اول، نشر دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۹- فرای، ریچارد. *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ اول، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۰- کالج، مالکوم. *پارتیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ اول، نشر سحر، تهران، ۲۵۳۷، [۱۳۵۷].
- ۲۱- گریمرگ، کارل. *تاریخ بزرگ جهان*، ج ۲، ترجمه دولت‌شاهی، چاپ اول، نشر یزدان، تهران، ۱۳۶۹.
- ۲۲- گریمرگ، کارل. *تاریخ بزرگ جهان*، ج ۳، ترجمه دهشیری، چاپ اول، نشر یزدان، تهران، ۱۳۷۰.
- ۲۳- گوتمید، آلفرد. *تاریخ ایران و ملل همجوار (از اسکندر تا انقراض اشکانیان)*، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ اول، نشر علمی، تهران، بی‌تا.
- ۲۴- گیرشمن، رمان. *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، چاپ سوم، نشر علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
- ۲۵- لیتون، رالف. *سیر تمدن*، ترجمه پرویز مرزبان، چاپ اول، نشر دانش، تهران، ۲۵۳۷.
- ۲۶- معیری، هاید. «فرهنگ پیش تاریخی باختر»، *مجله ایران‌شناسی*، سال ششم، نشر Kyan foundation, Rockville, Mary Land, USA شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۳.
- ۲۷- ویسهوفر، یوزف. *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ اول، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۷۷.
- ۲۸- ویلکن اولریش. *برزا یوجین. اسکندر مقدونی*، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۹- هوار، کلمان. *ایران و تمدن ایرانی*، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ۳۰- یارشاطر، احسان. «رستاخیز فرهنگی خراسان»، *مجله ایران‌نامه*، شماره چهارم، سال پانزدهم، لندن، پاییز ۱۳۷۶، ۱۹۹۷.

31- Bivar, A. and David H. "Cavalry Equipment and Tacticts on the Euphrates Frontier" *Dumbarton Oaks Papers*, 1972

32- Debevoise, N.C. *A Political Hlistory of Parthia*. Chicago: 1938

33 - Tarn, W. and Griffith, W. *Hellenistic Civilization*. London: 1952